

فلاخن ۲۷۸

درس خواندن روی سیم خاردار

سرگذشت دانشجویان افغانستانی در دانشگاه ننو لیبرال

کمیته دانشجویی اول اردیبهشت

فلاخن

شماره ی ۲۷۸

هروسی خروالکدن روی سیم خاردار

سرگذشت دانشجو یان افغانستانی در دانشگاه ندولیبیرال

کمیته دانشجویی اول اردیبهشت

مناپو

مقدمه

پس از شدت‌گیری موج افغانستان‌ستیزی در سه سال اخیر و نقطه‌ی اوج آن، یعنی روزهای بعد از جنگ دوازده‌روزه و اخراج میلیونی مهاجران و پناهجویان افغانستانی، متون مختلفی در این مورد نوشته شده است. متونی که تبعیض‌های قانونی و فراقانونی علیه افغانستانی‌ها را شکافته و وجوه مختلف این بسیج فاشیستی را مورد بررسی قرار داده‌اند. اما یکی از حوزه‌هایی که کمتر به آن پرداخته شده، مسائلی است که دانشجویان افغانستانی مقیم ایران با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند. دانشجویانی که برچسب «قانونی» را نیز با خود به همراه دارند، اما بالاخص در ماه‌های اخیر از برخوردهای آزارنده و تبعیض‌آمیز در امان نیستند و سایه‌ی احتمال بازداشت و رد مرز را مانند هر مهاجر افغانستانی دیگر، بالای سر حس می‌کنند. در لفاظی‌های اخیر یکی از مسئولین سازمان امور دانشجویان از «پوشش‌های حمایتی و صیانتی» دانشجویان افغانستانی دارای ویزای تحصیلی گفته می‌شود، اما از پایان سال تحصیلی گذشته محدودیت‌های بیشتری برای دانشجویان افغانستانی مقیم خوابگاه‌ها وضع شده و حالا نیز با وجود آغاز سال تحصیلی هنوز برخی دانشگاه‌ها از پذیرش دانشجویان افغانستانی در خوابگاه‌ها سر باز می‌زنند. برخی دانشگاه‌ها نیز پس از پیگیری‌های فراوان و با بالا بردن ظرفیت اتاق‌هایشان به پذیرش آنها تن داده‌اند. یا در مورد دیگری از این «حمایت‌ها و صیانت‌ها»، سارا گوهری، دانشجوی افغانستانی جامعه‌شناسی دانشگاه تهران که برای انجام پژوهش درباره‌ی مهاجران افغانستانی به مرز تایباد رفته بود، در ۱۵

تیرماه سال جاری بدون هیچ حکمی توسط مامورین وزارت اطلاعات مشهد دستگیر و ۷۰ روز را در بازداشت سپری کرد. از سوی دیگر هم گام با روند پولی سازی آموزش عالی، دانشجویان افغانستانی -چه آنانی که در ایران به مدرسه رفتند و با کنکور وارد دانشگاه شدند و چه دانشجویان پذیرش بین المللی- منبع درآمد اضافه ای برای دانشگاه ها محسوب می شوند که با شهریه های سرسام آور و دیگر هزینه ها، وظیفه ی پر کردن خلاءهای مالی آن را به دوش می کشند. اما در کنار موارد یادشده، شوربختانه بخش قابل توجهی از فعالین دانشجویی نیز از مسائل دانشجویان افغانستانی بی اطلاع اند و آنچه بیش از همه به چشم می آید، ناپیدا بودن مشکلات دانشجویان افغانستانی در مطالبه گری های بدنه ی دانشجویی است. در مواجهه با چنین فضایی، اولین گام ضروری تلاش برای کسب شناختی دقیق تر از مسائل دانشجویان افغانستانی است و به این منظور به گفت وگو با یکی از دانشجویان افغانستانی دانشگاه تهران نشستیم. بازخوانی چنین تجاربی شاید بتواند زمینه را برای درک متقابلی فراهم آورد که هم سرنوشتان سنگر یگانه ی خود را بیابند و خود را برای مقابله با دشمن اصلی مجهز کنند. گفتنی است تجربه ای که این رفیق افغانستانی ما از سر گذرانده هم وجوهی عام دارد که شامل حال هر دانشجوی افغانستانی مقیم ایرانی می شود و هم وجوهی خاص از تجربه ای که این رفیق از سر گذرانده و ممکن است در این وجوه دانشجویان افغانستانی دیگر تجارب متفاوتی داشته باشند.

کمیته دانشجویی اول اردیبهشت

به صورت کلی پذیرش دانشجویان افغانستانی در کدام یک از وضعیت های اقامتی آنان مجاز است؟

کلا دو دسته از افغانستانی ها اجازه ی تحصیل در دانشگاه های ایران را دارند. یکی افرادی که کارت آمایش دارند که از طرف دولت ایران صادر می شود؛ یعنی دفتر کفالت اداری اتباع کارت را صادر می کند. دسته ی دوم هم کسانی که پاسپورت افغانستانی دارند.

یعنی اگر به عنوان مدرک هویتی برگه‌ی سرشماری داشته باشند امکان تحصیل ندارند؟

کسانی که برگه‌ی سرشماری داشته‌اند بین نزدیکان و دوستانم نبوده‌اند، اما تا جایی که من اطلاع دارم کسانی می‌توانند ثبت‌نام کنند و درس بخوانند که مدرکی داشته باشند. این مدرک هم بالاخره معتبر بود. من کسی را می‌شناختم که سر داشتن پاسپورت خانواری مقداری اذیت شد. یعنی پاسپورت داشتند، اما به شکلی بود که همه‌ی خانواده اسمشان در آن پاسپورت نوشته می‌شود و مثل پاسپورت تکفیک شده نیست. مثلاً من خودم می‌توانم درخواست پاسپورت فردی بدهم و پاسپورت بگیرم اما آنها خانواری ثبت‌نام شده بودند. با این حال توانست به شرطی در دانشگاه ثبت‌نام بکند. مثلاً گفته بودند یکی-دو ترم درس بخوان بعد باید بروی پاسپورت خودت را جدا کنی. ولی بچه‌های کارت آمایشی کسانی هستند که اینجا به دنیا می‌آیند یا این کارت اقامتی را دارند. داشتن این کارت هنگام ثبت‌نام از این لحاظ که در مدارس تحصیل کنند و در همین نظام آموزشی ایران باشند یا مدرسه‌ی دولتی یا غیردولتی یا هیئت امنایی تاثیر دارد. البته شهر هم فرق می‌کند. برای خود من اینگونه بود که در شهر خودمان تنها افغانستانی‌ای که توانست در یکی از مدارس نیمه‌دولتی ثبت‌نام کند من بودم. بابت این که من یک سال زودتر از تصویب قانون بعدی که محدودکننده‌تر بود، وارد دبیرستان شدم و آنها بعدش نیامدند مرا اذیت کنند که چون فلان سال وارد شدی پس نمی‌توانی درس بخوانی. طبق قانون بعدی از یک سالی کلاً درس خواندن در نمونه‌دولتی در این شهرستان برای ما ممنوع شد اما من توانستم بخوانم. من در چنین مدرسه‌ای درس خواندم و کیفیت آموزشی را به چشم دیدم که چقدر فرق می‌کند و چقدر متفاوت با دبیرستان دخترانه‌ای که پیش‌تر بودم و دولتی بود. اکثر بچه‌ها در آن مدرسه‌ی دولتی افغانستانی بودند. یعنی همین تفکیکی که کرده بودند؛ منع ثبت‌نام و منع ورود و امثالهم روی بچه‌های مدرسه‌ای تاثیر می‌گذاشت. اکثر بچه‌هایی که خروجی داشتند و می‌توانستند دانشگاه‌های خوب بیاورند، بخاطر این بود که توانسته بودند در این دبیرستان درس بخوانند و فضا رقابتی بود. به هر حال می‌بینیم که کیفیتی که مدارس خصوصی دارند در مدرسه‌ی دولتی نیست و بچه‌های مدرسه‌ی دولتی در مدرسه‌ای درس می‌خوانند که تعداد زیادی در یک کلاس هستند و ظرفیت آن بیش از حد است.

من اگر درست متوجه شده باشم یعنی یک مدرسه‌ی نیمه‌دولتی شهریه‌پرداز بوده؟ به این معنا نیمه‌دولتی؟ فقط بچه‌های افغانستانی بودند؟ درست متوجه شدم؟

نه. دو تا دبیرستان بودند که هر دو دولتی بودند ولی مدرسه‌ای که من بعداً ثبت‌نام کردم و وارد آن شدم، یک

سال بعد از ورود من نیمه دولتی شد.

نیمه دولتی از لحاظ شهریه پردازی و نه استعداد درخشان. درسته؟

دقیقا. اما ما را به عنوان شهریه پرداز حساب نمی کردند و نمی گفتند شما مثل فلانی که اینجا درس می خواند اینقدر پول بدهید. ما پول می دادیم ولی نه آن شهریه ای که از شخص ایرانی می گرفتند.

بیشتر بود شهریه؟

نه شهریه ی ما کمتر بود. تا ورودی های ما ایرانی و افغانستانی فرقی نداشتند و همان مبلغ را می دادند. ولی از کسانی که بعد از ما آمدند و در آن سیستم نمونه دولتی وارد شدند پول بیشتری گرفتند. یادم است یکی از آشنایان رفت صحبت کرد که فرزندش را در این مدرسه ثبت نام کند و گفت اصلا هرچقدر شما بیشتر هم بخواهید می دهیم. مثلا سال ۹۳-۹۴ اگر دانش آموز ایرانی ششصد تومان می داد، ما یک و ششصد می دهیم. ولی آنها ثبت نام نکردند و گفتند از لحاظ قانونی نمی توانند «اتباع» را آنجا ثبت نام کنند.

اتفاقا یکی از سوال های من هم همین بود که داشتن دیپلم ایران چه تفاوتی در ثبت نام بچه های افغانستانی ایجاد می کند. شما خودت مثلا ایران درس خواندی. اگر کسی در افغانستان یا کشور دیگری درس خوانده باشد، مدرک دیپلمش در پذیرش دانشگاه چگونه محاسبه می شود؟ و این که آیا دانشجویهای افغانستانی هم مشابه دیگر دانشجویان بین الملل «خارجی» محسوب می شوند و چه در مورد وضعیت آموزشی و چه وضعیت رفاهی، قوانین مشابه آنان در موردشان اعمال می شود؟

الان پشت کارت دانشجویی من خورده دانشجوی خارجی. ولی با آن خارجی ای که مثلا از افغانستان، چین یا آفریقا آمده فرق می کنم. چون اینجا درس خوانده ام، دیپلم اینجا را دارم، آزمون اینجا را داده ام و از طریق کنکور سراسری پذیرش روزانه گرفته ام و وارد دانشگاه شده ام.

ولی همچنان دانشجوی خارجی محسوب می‌شوی؟

همچنان دانشجوی خارجی محسوب می‌شوم اما وضعیتم مقداری متفاوت است. مثلاً شهریه‌ی من نسبت به بچه‌هایی که حالت آزاد پذیرش می‌شوند و اینجا درس می‌خوانند کمتر است. از لحاظ خوابگاه و این‌ها هم مثل دانشجوی ایرانی محسوب می‌شوم.

یعنی اتاق و ساختمان هم جدا نیست.

آره! پیش بچه‌های ایرانی هستم. در صورتی که خوابگاه بچه‌های بین‌الملل کلاً جداست و یک ساختمان جداگانه برای بچه‌های خارجی وجود دارد. آنجا اکثراً بچه‌های چینی، عرب، روس و هندی هستند و افغانستانی‌ها هم هستند. منتها حالا به مشکلات مشخصی که بعد این اتفاقات [بسیج فاشیستی ضدافغانستانی] رخ داده هم می‌رسیم و این‌که چقدر اذیت کردنشان بیشتر شده است. مثلاً نگاه‌هایی هست که تو دانشجوی خارجی‌ای و ما خودمان ظرفیت نداریم و این بحث‌ها. به این‌ها می‌رسیم. ولی سر پذیرش این بچه‌ها؛ مثلاً در دانشگاه تهران بچه‌هایی که بین‌الملل پذیرش می‌کنند، یک ساختمان بین‌الملل در خیابان شانزده آذر هست که متقاضی‌ها می‌روند آنجا و مدارک را تحویل می‌دهند یا یک عده از قبل مکاتبه می‌کنند. مثل دانشگاه‌های خارج ددلاین دارد و رزومه و انگیزه‌نامه و امثالهم را باید می‌فرستادی. بودند بچه‌هایی که از داخل خود ایران هم به این روش پذیرش شدند. چند سالی این‌طور بود که الان آن هم بسته شده. قبلاً بعد از این که مدارک بررسی شد تصمیم می‌گرفتند که به این متقاضی پذیرش بدهیم یا نه. بعد از پذیرش اما بچه‌هایی که می‌آمدند فقط با مدرک پاسپورت معتبر باید می‌آمدند و ویزا را هم خود دانشگاه اداره می‌کرد. کل پاسپورت‌ها را می‌گرفتند و به پلیس می‌دادند و بعد برایشان ویزا می‌زدند یا نمی‌زدند.

تحت عنوان ویزای دانشجویی دیگر؟

بله! فقط یک تفاوتی بین دانشجویهای خارجی افغانستانی و دیگر کشورها هست، این‌که برای دانشجوی افغانستانی اقامت را یک‌ساله می‌دهند و هر ساله باید تمدید شود و بقیه‌ی کشورها به مدت سال‌هایی که می‌توانند دانشجو باشند اقامت می‌گیرند. مثلاً طرف دوره‌ی ارشدش سه‌ساله است همان سه سال را می‌دهند ولی

بچه‌های افغانستانی هر ساله باید تمديد کنند.

بچه‌هایی که به این شیوه به دانشگاه می‌آیند از خود افغانستان بیشتر هستند یا بیشتر دانشجویهای افغانستانی‌ای هستند که در ایران زندگی می‌کرده‌اند و درس خوانده‌اند؟

من که آمار ندارم و آمار دقیقی هم در سایت‌های ایرانی نیست در این موارد که بتوان به آن ارجاع داد. ولی آنقدر که می‌دانم برخی از دانشگاه‌ها، مثلاً دانشگاه تهران از بقیه‌ی دانشگاه‌ها مقداری متفاوت است.

از چه لحاظ؟

بین یک دوره‌ای نسبت تقریباً برابری بین بچه‌های افغانستانی‌ای که از ایران و از همان سیستم کنکور وارد دانشگاه شدند و بچه‌هایی که از افغانستان می‌آمدند، بود. اما بعد از سقوط دولت افغانستان و روی کار آمدن طالبان، این نسبت تغییر کرد و بعد از این واقعه بچه‌ها اکثراً کسانی بودند که از آن سمت می‌آمدند. آن موقع دانشگاه تهران یک حرکتی زد و گفت ما می‌خواهیم همدردی کنیم با مردم افغانستان و می‌خواهیم دانشجوی پذیرش کنیم و ظرفیت پذیرش را بالا برد. اکثراً هم دخترها آمدند تا جایی که من اطلاع دارم. البته دختر و پسر با هم آمدند اما آن زمان که ما درس می‌خواندیم، دخترها خیلی تعدادشان بیشتر بود. به هر حال چون در افغانستان آنها از تحصیل محروم شده بودند، دنبال این بودند که در دیگر کشورها درسشان را بخوانند. حالا ایران، تاجیکستان، قزاقستان، چین، روسیه، هند و این‌ها. اتفاقی که افتاد این بود که دانشگاه تهران سال اول خیلی خوب با بچه‌ها همراهی کرد ولی از سال دوم به بعد خیلی بچه‌ها اذیت شدند. مثلاً کسی را من می‌شناسم و طرف به امید این آمده بود که دانشگاه تهران در شرایطش به من گفته به تو تخفیف شهریه می‌دهم. از ۲۵ درصد تا ۷۰ درصد تخفیف شهریه. مشابه بورس. خب دختره هم روی همین امید آمده بود درس بخواند که دانشگاه هم مقداری تخفیف برای هزینه‌ای که بناست برای شهریه‌ی دانشگاه پرداخت کنند، در نظر می‌گیرد. اما دانشگاه از سال دوم به بعد کلاً زد زیر همه‌چیز و گفت اصلاً ما همچین چیزی نداریم و کی گفتیم.

این بورسیه فقط برای بچه‌هایی بود که از افغانستان می‌آمدند یا افغانستانی‌هایی که ایران بودند هم می‌توانستند بگیرند؟

من نشنیدم به بچه‌های افغانستانی مقیم ایران بورس داده باشند. البته دانشگاه با دانشگاه هم متفاوت است. مثلا الزهرا بورس هم می‌دهد. یکی را می‌شناختم که داخل همین ایران بود و بورس صددرصد هم توانست بگیرد. او هم کنکور داده بود، اما دانشگاه الزهرا یک زمانی سیاست‌هایش اینگونه بود که به دانشجوی خارجی‌اش بها می‌داد و بورس هم می‌داد. فرقی هم نمی‌کرد داخل و خارج اما یک‌سری شرایطی داشت. دانشگاه تهران ولی به معنایی انگار نامردی کرد. بچه‌ها به یک امیدی آمدند. اول گفتند ما خوابگاه به شما می‌دهیم، همه‌ی امکانات را شما دارید، شهریه‌تان تخفیف می‌خورد. اما ناگهان برای شهریه که تخفیف ندادند هیچ، هر روز از کیفیت و کمیت آن امکاناتی هم که در دانشگاه بود، زده می‌شود.

این شهریه‌ای که بچه‌های افغانستانی مقیم ایران که با کنکور وارد مثلا دانشگاه تهران می‌شوند می‌پردازند، تا جایی که ما اطلاع داریم کمتر از دانشجویان بین‌الملل اما هم‌چنان دلاری است. این اطلاعات درست است؟

نه دلاری نیست و کمتر است. شهریه‌ی بچه‌هایی که با پذیرش روزانه‌ی کنکور وارد دانشگاه می‌شوند هشتاد درصد شهریه‌ی شبانه می‌شود. اگر شبانه هم قبول شوند باید تمام شهریه‌ای که تعریف شده را پرداخت کنند. مبلغ هم طبعا با توجه به سال ورود، مقطع و رشته‌ی تحصیلی متغیر است. اما در مورد بچه‌های پذیرش بین‌الملل آزاد این شهریه متفاوت است. در واقع خود دانشجویان پذیرش آزاد هم دو دسته هستند؛ افرادی که مقیم ایران هستند ولی به صورت آزاد وارد دانشگاه می‌شوند. این‌ها هم غالبا ریالی شهریه را پرداخت می‌کنند. اما دسته‌ی دیگری هم هستند که مستقیم از افغانستان با پذیرش آزاد وارد دانشگاه می‌شوند و آنان پرداخت شهریه‌هایشان بین دلاری و ریالی متغیر است. در سایت خود دانشگاه هم نگاه کنی سال به سال این‌ها سیاست‌هایشان تغییر کرده. دو سال دلاری بود، دوباره ریالی کردند، بعد یورو کردند و دوباره ریال کردند. یک چیز ثابت نبوده. اما تفاوت فاحشی در مبلغ پرداختی این دو دسته‌ی آزاد وجود ندارد.

تفاوت شهریه‌ی دانشجویان افغانستانی که از طریق کنکور وارد دانشگاه می‌شوند و دانشجویانی که از طریق پذیرش بین‌الملل آزاد وارد دانشگاه می‌شوند چقدر است؟

کنکوری‌ها تقریبا نصف آنهاست. مثلا ترمی در نهایت هشت تا ده میلیون تومان برای کنکوری‌ها.

این‌ها ولی فقط برای آموزش است و خوابگاه و دیگر امکانات فرق می‌کند. درست است؟

بله! این فقط شهریه‌ی دانشگاه است. اما شهریه‌ی بچه‌های بین‌الملل که از سیستم کنکور نیامده‌اند، از کف هشت تا ده میلیون تومان شروع می‌شود و بنا به مقطع و یک‌سری موارد تغییر می‌کند. در واقع مشابه بقیه‌ی دانشجویهای بین‌الملل است.

خوابگاه چطور؟

خوابگاه که وضعیتش خراب است. ولی فارغ از این، بچه‌های بین‌الملل غیرافغانستانی هشتاد-نود درصدشان بورس هستند، ولی خیلی از بچه‌های افغانستانی بورس نیستند. بنابراین در مورد خوابگاه چون بچه‌هایی که اینجا بین‌الملل درس می‌خوانند بورس هستند، تو دقیق نمی‌توانی بفهمی اگر حالت غیربورس باشند چقدر پول می‌دهند که بشود تفاوت را سنجید. اما از روی رفتاری که می‌شود، مشخص است که یک‌سری تبعیض‌ها وجود دارد. مخصوصا با وقوع قضایای اخیر این تبعیض‌ها نسبت به قبل خیلی بیشتر شده است. قبلا مقداری بها می‌دادند که آبرویی داریم، ولی الان متأسفانه نه. در مورد دانشجویهای کنکوری افغانستانی شهریه‌ی خوابگاه همان است که بچه‌های ایرانی می‌دهند، ولی اگر در دانشگاه پذیرش بشوند، در حالی که بچه‌های روزانه شهریه ندارند این‌ها باید شهریه بدهند. در این حالت پذیرش مثل بچه‌های ایرانی است و مثلا در مورد خوابگاه همانقدر پول می‌دهی اما شهریه‌ی جدا داری.

در مورد غذای دانشگاه چه؟

برای کنکوری‌ها همچنان مشابه بچه‌های ایرانی است اما بچه‌های بین‌الملل را کلا باید ضرب در دو کرد.

در مورد سنوات تحصیلی چطور؟ مثلا دانشجوی ایرانی الان کارشناسی باید ۹ ترم باشد، برای شما هم مشابه است یا دیگر دانشجویان بین‌الملل؟ یعنی مثلا شهریه‌ای که می‌دهی در ترم ۱۰ بر آن افزوده می‌شود و بچه‌های بین‌الملل هم به همین ترتیب؟

شهریه‌ی ما که نسبت به دانشجویهای بین‌الملل فرق می‌کند اما در مورد سنوات مشابه دانشجویان ایرانی محسوب می‌شویم. ولی کسی که بین‌الملل است سنواتش هم بسیار بیشتر می‌شود. مثلاً منی که دانشجوی افغانستانی هستم اما کنکوری وارد شده‌ام، برای خوابگاه همان پولی که ایرانی‌ها می‌دهند می‌دهم، یعنی نهایتاً دویست میلیون و خرده‌ای. ولی بچه‌های بین‌الملل ترمی ۱۷ میلیون تومان می‌دهند. طرف سنواتی هم بشود کلاً شکل دیگری با آن رفتار می‌کنند. در مورد سنوات تجربه‌ی مشابه من را بچه‌های ایرانی هم داشته‌اند که ناگهان بدون هیچ مقدمه‌چینی و در نظر گرفتن هیچ چیزی سنوات تحصیلی مجاز را برای ما کم کردند. مثلاً اگر دانشجویان ارشد ۵ ترم شهریه‌ی مجاز تحصیلی داشتند، ناگهان ترم ۵ سنوات غیرمجاز محسوب شد. سر قضیه‌ی بچه‌های بین‌الملل هم فعلاً همراهی می‌کنند که شما که سنواتی هستید می‌توانید تا فلان تاریخ بمانید. در این چند ماه ولی انگار همه چیز به هم ریخت. قبلاً هم این شهریه و شرایط بود ولی این که اینقدر شدید شود نه.

از این چند ماه منظورت چه زمانی است؟ قانون جدیدی منظور است؟

منظورم بعد از جنگ دوازده روزه و محدودیت‌هایی که گذاشتند است. مثلاً گفتند بچه‌های بین‌الملل نمی‌توانند در خوابگاه‌ها بمانند، که شامل من هم می‌شود. از این لحاظ‌های رفتارهای خصمانه ما هم بین‌الملل محسوب می‌شویم. عجیب است دیگر. زمانی که به نفع‌شان هستی و می‌توانند پولی ازت بگیرند می‌شوی دانشجوی بین‌الملل، ولی زمانی که دانشجوی بین‌الملل تسهیلاتی دریافت می‌کند ما اینجا دانشجوی بین‌الملل حساب نمی‌شویم و مقررات بچه‌های ایرانی برای اعمال می‌شود. یعنی همین تفکیکی که بین دانشجوی بین‌الملل افغانستانی و کنکوری مشخص نیست چگونه است. گاهی بین‌الملل هستیم و گاهی دانشجوی ایرانی.

در مورد کار دانشجویی چطور؟ یک سری برنامه‌هایی که خود دانشگاه در بخش‌های خدمات و غیره تحت عنوان کار دانشجویی ارائه می‌دهد. بچه‌های افغانستانی می‌توانند از این کارهای دانشجویی بگیرند؟ قوانینش تفاوتی نمی‌کند؟

آره می‌توانند. قوانین کار دانشجویی‌اش هم یکی است.

در مورد بچه‌های افغانستانی که از افغانستان می‌آیند چه؟ اجازه‌ی کار دارند؟

دانشگاه کلا کاری به بچه‌های بین‌الملل ندارد که کار می‌کنند یا نمی‌کنند. قانون خاصی برایش وجود ندارد که اجازه‌ی کار نداشته باشند.

در مورد تشکله‌ها، آیا بچه‌های افغانستانی می‌توانند عضو تشکله‌های دانشجویی بشوند؟ مثلاً تشکله‌های سیاسی، فرهنگی، علمی یا صنفی.

بله! ولی سر تشکله‌های سیاسی یک مقدار اذیت می‌کنند. اگر خودت بخواهی تشکل و انجمن راه بیندازی هم سخت‌گیری‌هایی وجود دارد. بالاخره در دانشگاه فضای امنیتی حاکم است دیگر. به تو که به عنوان یک دانشجویی که می‌خواهد کنشگری داشته باشد نگاه نمی‌شود. ولی با وارد دیگر تشکله‌ها شدن مشکلی ندارند. و این که خودت هم وقتی وارد تشکلی بشوی چگونه به تو نگاه می‌شود هم مسئله است. تو وضعیت بی‌ثباتی داری که در عین دانشجوی بودن کلی مشکل دیگر هم وجود دارد و وقتی بخواهی حرکت سیاسی‌ای بزنی دهنش را سرویس می‌کنند هیچ، حتی وثیقه‌ای-چیزی هم نداری که بتوانی خودت را آزاد کنی. اینجا مهاجری در نهایت. ولی از لحاظ قانونی این که بتوانند عضو تشکل بشوند مشکلی ندارد. بوده در دانشکده‌هایی در انجمن علمی و این‌ها عضو بودند یا در علوم اجتماعی هم گویا بچه‌های افغانستانی یک انجمنی زدند که از لحاظ مجوز تا به حال به مشکلی برخوردیده.

در مورد بورسیه صحبت کردیم. در مورد استعداد درخشان چطور؟ معدل‌های اول کلاس که مستقیم ارشد می‌روند، یا پوشش بخشی از شهریه مثلاً. چنین چیزهایی برای شما دسترس‌پذیر است؟

تجارب خیلی متناقض بوده. یک عده من شنیده‌ام که می‌گویند گرفتیم ولی چندین نفر را هم می‌شناسم که می‌خواستند این کار مستقیم ارشد رفتن را بکنند و معدل‌هایشان هم خوب بود، ولی به خاطر این که «اتباع» محسوب می‌شدند نتوانستند استفاده بکنند. اما برای دانشگاه تهران کسی را می‌شناختم که مقطع لیسانس به او گفته بودند تو می‌توانی از بنیاد بورس بگیری. اول این را گفتند ولی بعد از کلی دوندگی به او گفتند شاملش نشدی و نمی‌توانی. اگر می‌پرسید هم نمی‌گفتند دقیقاً چرا شاملش نشده.

یعنی بیشتر سلیقه‌ای است تا که قانون مشخصی داشته باشد.

من خودم کسانی را می‌شناسم که چند ترم معدل الف شدند و اگر آن شرایط باشد باید مشمول می‌شدند ولی به آنها هم ندادند. سال به سال هم متفاوت است. دانشکده به دانشکده، دانشگاه به دانشگاه متغیر است. مثلاً آن سالی که گفتم دوست من شخصا نتوانست بگیرد ولی امسال از دانشگاه تهران کسی را دیدم که توانسته بورس بگیرد. نهایتاً هم همان بیست و پنج درصد تخفیف شهریه است و پول چندانی نمی‌شود.

مشخصاً در این سه سال اخیر یعنی از آغاز این بسیج فاشیستی اخیر، پیش از آن هم طبعاً مواردی وجود داشته اما در این سه سال شکل تشدید یافته‌تر را شاهد هستیم و بخشی از تجربه‌ی دانشجویی خودت هم در همین مدت است، در این مدت چه از حیث قانونی که تا حدی صحبت کردیم، چه از حیث برخوردهای اصطلاحاً «جامعه‌ی میزبان» و چه در برخورد با تشکلهای دانشجویی تفاوتی احساس کرده‌ای؟ مثلاً تجربه‌ی تبعیض شدیدتری که به چشم‌ت بیاید در خود دانشگاه؟

من بخشی از دوران تحصیلم در کرونا گذشت و تجربه‌ی رابطه‌ی چهره با چهره را نداشتیم که تبعیض مشخصی از برخورد نام ببرم. ولی محدودیت‌هایی که همیشه داشتیم همچنان بود و از طرف دیگر کرونا از لحاظ آموزشی هم تأثیرات خودش را گذاشت. همین بن کتابی که به ما داده می‌شد، یا اینترنتی که اول گفتند شما شاملش نمی‌شوید بعد به سختی دادند. یعنی هر چیزی هم که می‌خواهند بدهند آنقدر با انبوهی از پروتکل و این‌ها همراه می‌کنند که تو اصلاً زده می‌شوی که بیخیال دریافت چیزی می‌شوی. من از یک شهرستانی به تهران آمدم که خیلی تنوع فرهنگی و نژادی در آن دیده می‌شد و فکر می‌کردم تجربه‌ی تبعیض و طرد من به این دلیل بوده و وقتی تهران بیایم، تجربه‌ی جدید و متنوع‌تری خواهم داشت. ولی وقتی که به دانشگاه آمدم از یک جاهایی تشخیص نمی‌دادند که من افغانستانی‌ام، با ترکمن مثلاً اشتباه گرفته می‌شدم یا چون خیلی لهجه نداشتم متوجه نمی‌شدند من از کجا هستم. ولی خب ظاهر مشخص است و کسی می‌خواست حدس بزند، با ترس و لرز از روی کنجکاوی می‌آمد می‌پرسید و سر صحبت را باز می‌کرد که تو تاجیکی یا ترکمنی؟ که بعد برسد به این که آن دوتا حذف شد و همان حدس من درست است. تازه این خوب است که طرف بیاید بگوید تو تاجیکی یا ترکمنی. کنجکاوی‌ای پیش آمده مثلاً و می‌خواهد رفعش کند. اما مثلاً یک بار در یک جمعی یکی از بچه‌ها گفت من آنقدر هم افغانی نیستم، یعنی خنگ نیستم. دو بار هم تکرار کرد. من عجله داشتم و سریع رفتم و صحبتی نکردم. یا مثلاً یک سری از اساتید رفتارهای تبعیض‌آمیز داشتند. تجربه‌ی من همچنین چیزی بود و آنقدر شدید نبود. تصوراتی از تهران داشتم. چون

از جایی آمدم که تو از ابتدا از آن جامعه جدا بودی. البته منظورم این نیست کامل در آن جامعه به حاشیه رانده شده بودیم، دوست‌های ایرانی هم داشتم ولی ارتباطی آنقدر شکل نمی‌گرفت. دانشگاه هم بعد از کرونا فضا شکلی نبود که تبعیض شدیدی را احساس کنی. بعد از سقوط کابل، حس کردم مقداری نگاه‌ها متفاوت شده است. یا مثلا نگاه‌ها کنج‌کاو بود که نظر من راجع به اتفاقات افغانستان چیست. در صورتی که من متولد اینجا هستم، بزرگ‌شده‌ی اینجا هستم و تا قبل از دانشگاه تصویری از وضعیت نداشتم. آن فهمی که من از افغانستان داشتم در همان حدی بود که در دورهمی‌ای کوچکی با ارجاعات گنگ و ناهمومی گفته می‌شد و یا بازنمایی‌ای که خانواده از افغانستان داشتند، که افغانستان همه‌اش انتحاری‌ست و یک چهره‌ی بسیار سیاهی از آن نشان می‌دادند یا مثلا درگیر مواد مخدر است و این‌ها. من خودم به عنوان یک افغانستانی همچنین تصویری داشتم. بعد که وارد دانشگاه شدم با بچه‌های پشتون و تاجیک و هزاره ارتباط گرفتم. تا آن زمان من اصلا چنین ارتباطاتی نداشتم و این‌که رسم و رسومات این‌ها چگونه است و چگونه زندگی می‌کنند و غیره. برای خودم خیلی تازه بودند. آنجا که پرسیدی تو این سه سال درگیری بیشتری داشتی یا نه. من در این مدت خیلی درگیر مسائل اقامتم بودم و آن هم تحت‌تاثیر اتفاقات سیاسی‌ای بود که در خود افغانستان افتاده بود اما منی که در ایران بودم هم متاثر شدم و ترکش‌هایش به من هم خورد. ناهماهنگی خود سیستم اداری ایران بیشتر من را اذیت می‌کرد. مثلا شما که می‌دانید افغانستان وضعیتش چگونه است. بعد از این‌که سفارت هم باز شد و درخواست می‌شد داد، همان زمان هم چون تذکره نداشتم نتوانستم درخواست پاسپورت بدهم. با این حال یک‌سری از اساتید کمکم کردند.

اتفاقا یکی از سوال‌هایم هم همین بود که در این مدت، فارغ از تجربه‌ی تبعیض، از طرف مقابل چه تجربه‌ی همدلی و همبستگی‌ای از سمت اساتید و کادر اداری دانشگاه، یا از طرف دانشجویها یا تشکلهای دانشجویی داشتی؟ مثلا شورای صنفی پیگیر مشکلات بچه‌های افغانستانی باشد یا چنین چیزی.

سر مسئله‌ی اقامتی من دانشکده خیلی همراه بود. چون این مدت برای من مثل جهنم گذشت. آن مدرک آمایشی که ما داشتیم، هرچند نمی‌شود گفت خیلی مدرک باثباتی است و من چیزی را از دست دادم که زندگی‌ام متحول شد ولی بالاخره تاثیرات خاص خودش را داشت. یعنی آن چیزی که آن‌ها می‌شناسند همان کارت آمایش است و حالا آن را از دست داده بودم. بگذار این را توضیح بدهم. در پروسه‌ی دانشجو شدن تو به‌عنوان یک مهاجر افغانستانی حق این را داری که یک سال درس بخوانی و بعد از یک سال باید از کشور خارج شوی، مدرک اقامتی‌ای

که ایران داده را باطل کنی و پاسپورت بگیری. تا قبل از طالبان این برای پسران و دختران متفاوت بود و سال به سال هم سیاست‌هایشان تغییر می‌کرد، اما دختران می‌توانستند افغانستان نروند و ویزایشان تمدید شود و پسران حتما باید می‌رفتند. آن زمان که من مدرک را باطل کردم تا پاسپورت بگیرم، اولش خوردم به کرونا و هیچ کاری نمی‌توانستم انجام بدهم. کارهای اداری هم که در ایران در حالت عادی طول می‌کشد، چه برسد به وضعیت شیوع کرونا که نمی‌توانی برنامه‌ریزی‌ای داشته باشی. آن نژادپرستی حاکم هم در پروسه‌ی کارهای اداری من در جایی که کارت‌های ما صادر می‌شود، بر من اعمال شد. در این شرایط مثلا برای دوستان دیگرم باطل کردن کارت یک ماه وقت می‌گرفت ولی برای من شش ماه طول کشید. من زنگ می‌زدم پیگیری می‌کردم، می‌گفت ماهی یکی-دو بار زنگ بزن و بپرس. آخرین بار که زنگ زدم به من پرخاش کرد که چرا اینقدر زنگ می‌زنی و ما خودمان خبر می‌دهیم و تو زنگ زن. دو ماه هیچ خبری نشد و گفتم اشکال ندارد، زنگ زدم ولی گفت چرا اینقدر دیر زنگ زدی فلان فرم مانده. گفت فلان روز بیا مدرکت را بگیر. دو-سه روز بعد کابل سقوط کرد و من کاملا بی‌مدرک شدم. برگه‌ای به من دادند به اسم برگه‌ی تردد بین‌شهری. برگه‌ی سبز هم می‌گویم ما بین خودمان. برای زمانی صادر می‌شود که یک مهاجر افغانستانی بخواهد بین دو شهر سفر کند. مثلا الان بخواهم قم یا شیراز بروم باید این مدرک را داشته باشم که اگر پلیس جلویم را گرفت بگویم با اجازه‌ی فلان اداره من تردد می‌کنم. کارت آمایش کافی نیست. این برگه را من داشتم ولی با این برگه نه به من کارت بانکی می‌دادند، نه سیم‌کارت می‌دادند. یعنی من از یک وضعیت قانونی ناگهان به وضعیت غیرقانونی رسیدم. یک مهاجر بامدرک شد یک مهاجر بی‌مدرک و این دو سال طول کشید. با چنین چیزی درگیر بودم اما دانشکده آن زمان خیلی با شرایط من کنار آمد. می‌دانست تقصیر من نیست که طالبان آمده و افغانستان سقوط کرده. این اواخر البته آنها هم کفری شده بودند، از آموزش امده بودند سر جلسه‌ی امتحان که فلانی خیلی طول کشیده و پاسپورت را بیاور. من هم می‌گفتم نمی‌توانم بگیرم. باید از کشور خارج بشوم، اگر خارج بشوم، طبق قوانین طالبان باید محرم داشته باشم، محرم من نمی‌تواند با من بیاید. گفتند تا الان با تو همکاری کردیم اما از اینجا به بعد شرمند ایم. آخرش مجبور شدم بدون محرم با کلی استرس، زمان طالبان بروم افغانستان و برگردم.

سوال بعدی‌ام در مورد تجربه‌ی توی دانشجوی افغانستانی در نسبت با اعتراضاتی است که در دانشگاه شکل می‌گیرد. حالا این اعتراضات می‌تواند اعتراضات صنفی و امثالهم باشد، می‌تواند مشابه قیام ژینا باشد. تجربه‌ی شخص تو و یا جمع‌های دوستی بچه‌های افغانستانی از این اتفاقات چه بود؟ انگیزه‌ای اساسا برای شرکت دارند یا

تلاشی از سمت دانشجویان افغانستانی برای داشتن صدایی در آن اعتراضات صورت می‌گیرد؟ اگر تلاش می‌کنند، دیگر دانشجویان ایرانی می‌پذیرند که مثلاً انعکاسی به صدای آنان بدهند و یا مطالباتشان را طرح بکنند؟

من خودم تفاوتی از این حیث احساس نکرده‌ام که از طرف بچه‌های ایرانی در اعتراضات و این‌ها پذیرفته نشوم. اوایل قیام ژینا در تجمعات دانشجویی در کنار هم بودیم و فرقی نمی‌کرد. ولی وقتی خیلی قضیه حاد بشود و کمیته‌ای بشوی، رفتارها کاملاً متفاوت است و با تو به‌عنوان دانشجویی برخورد می‌شود که غیرایرانی هستی. در چنین وضعیتی تبعات برای دانشجوی افغانستانی چندبرابر می‌شود. ولی از لحاظ این‌که در اعتراضات دانشجویان تو را نپذیرند، من چنین تجربه‌ای نداشتم. اما از طرف دیگر اگر گیر بیوفتی اوضاع خیلی سخت می‌شود. در اوج اعتراضات چند بار به بچه‌ها گیر داده بودند که شما اینجا چه می‌کنید و کارتان را بدهید که خوشبختانه به خیر گذشته بود. سر حجاب و این‌ها هم یک‌بار وقتی دیدند من گوشه‌ای تنها هستم دو نفر از حراست به سمتم دویدند که تذکر حجاب بدهند. قبل‌ترش من را در کنار بچه‌ها دیده بودند و نیامده بودند ولی وقتی دیدند کسی نزدیک من نیست گیر دادند که کارت را باید بدهی. در این‌طور مواقع بچه‌های دیگر از تو حمایت می‌کنند اما این اتفاقی است که برای بچه‌های ایرانی هم افتاده است و دنبال این هستند که تنها گیرت بیاورند.

با توجه به این که تاوان شرکت در اعتراضات به عنوان دانشجوی خارجی بسیار سنگین‌تر از دانشجویان ایرانی است، آیا این را مشاهده کرده‌ای که مثلاً در طول قیام ژینا و اعتراضات مشابه بچه‌های افغانستانی بیشتر بخواهند خودشان را از باقی دانشجویان معترض جدا بکنند؟

چنین چیزی در دانشگاه زیاد بود. دانشجویهای افغانستانی به یکدیگر می‌گفتند تا جایی که می‌توانید خودتان را دخالت ندهید یا سفارت مداوم پیام می‌فرستاد. سفارت کلاً کارش همین است که یک اتفاقی بیافتد می‌گویند شما در هیچ چیزی دخالت نکنید و ما جان و مال و این‌های شما را تضمین نمی‌کنیم و اگر فلان اتفاق هم افتاد نهایت به خانواده‌هایتان تسلیت می‌گوییم. اما بین دانشجویها هم بود که تا جایی که می‌توانید خودتان را دخالت ندهید. نگاهی از طرف خود خانواده‌ها هم بود که مثلاً اگر من الان تو را می‌فرستم دانشگاه تو فرق می‌کند با بقیه‌ی دانشجویها و بهت اعتماد کردیم و نباید فلان حرکت را بزنی. یا اگر آن ایرانی فلان کار را می‌کند تو نباید بکنی. بحث ایرانی-خارجی بودن اینجا هم مطرح می‌شد. من یادم است در شهر خودمان هم اعتراضاتی شده بود، آنجا البته خیلی کوچک هم بود که در نطفه تو را خفه می‌کنند. چند نفر از دخترها از یک جایی تا

یک خیابان دیگر تظاهرات کرده بودند که دقیقا آن زمان من و مادر و خواهر بزرگترم بیرون بودیم و دیدیم هفت-هشت نفری دارند اعتراض می‌کنند و مردم هم ایستاده‌اند و تماشا می‌کنند، ناگهان دیدم از سر چهارراه از هر طرف لباس شخصی آمد. جمعیت لباس شخصی‌ها از جمعیت معترض‌ها خیلی بیشتر بود. حتی از جمعیت تماشاچی‌ها هم بیشتر بود. یک دختری را داشتند به زور می‌بردند، من ناخودآگاه این‌طور بودم که بروم سمتشان چون هیچکس هیچ کاری نمی‌کرد. مثلا یک حرکتی بزنیم و نگذاریم او را ببرند. همان زمان مادرم دستم را گرفت و یک عامله فحش داد. من می‌گفتم دختر مردم را دارند می‌برند می‌گفت تو چه کار داری، او ایرانی است. گفتم بالاخره دارند می‌برندش، فکر کن من را دارند اینگونه می‌برند، تو می‌گذاری؟ گفت پاشو بریم خانه این حرف‌ها به تو نیامده است. ولی در دانشگاه بین بچه‌های خودمان این که کاری نکنند یا نشریه‌ای دربیاورند، نه. اولاً این که افغانستانی‌ها نشریه‌ای داشته باشند یا تشکل متمرکزی داشته باشند که فعالیتی انجام دهند یا صدایی داشته باشند، نه چنین چیزی نبود. قبلاً یک زمانی در دانشگاه تهران تشکلی وجود داشت ولی چون بین خود بچه‌های افغانستانی یک سری مشکلاتی پیش آمد، دانشگاه هم از فرصت استفاده کرده و کلاً این تشکل را منحل کرد. دو سه سال قبل هم عده‌ای می‌خواستند کاری نکنند ولی به توافق جدی‌ای بین خودشان نرسیدند. مشکل از آن بود که اتفاق نظری بین خود دانشجویها وجود نداشت که ما الان می‌خواهیم چه کنیم، بعداً می‌خواهیم چه کنیم. در همان حد که چنین انگیزه‌ای وجود دارد ولی این انگیزه به کنش نمی‌رسد. البته یک سری حرکات هم زدند. مثلاً امضا جمع کردند سر مسائلی و نهایتاً من ندیدم نتیجه‌ی خاصی داشته باشد. سر این که می‌گویی خودشان چقدر انگیزه داشتند، معمولاً بسیاری‌شان می‌گویند ما خودمان در یک وضعیت اضطراری، بلا تکلیف و بی‌ثباتی قرار داریم، سعی کنیم تا جایی که می‌توانیم از این جریان‌ها دوری کنیم. البته در میان همان دانشجویها هم تفاوت وجود دارد. مثلاً بچه‌های علوم انسانی مقداری متفاوت‌تر هستند. اما مثلاً بخشی از بچه‌های علوم سیاسی که می‌شناختم هم رویکرد محافظه‌کاری داشتند و تا جایی که می‌توانستند هم سعی می‌کردند دخالت نکنند. ولی در برخی دانشکده‌ها، مثلاً علوم اجتماعی به خاطر شرایط و فضای آنجا با بچه‌های افغانستانی همراه‌تر هستند. گاهی اوقات هم حلقه‌های کتابخوانی و این‌ها بوده است. زمانی هم سر قضیه‌ی شهریه‌ی دلاری بچه‌ها با همدیگر نامه‌ای تنظیم کردند، هماهنگی‌هایی شد که مثلاً فلانی نامه را بنویسند، فلانی دیدار با فلان رئیس را هماهنگ کند. این قضیه مال ۹۸-۹۹ بود. الان هم سر قضیه‌ی خوابگاه چنین چیزی را داریم. بچه‌ها دو-سه جلسه‌ی واتساپی گذاشتند، نامه تنظیم کردند، امضا جمع کردند یا مثلاً سر افزایش شهریه یا گرفتن حق سکونت در خوابگاه اعتراض کنند. این پیگیری‌ها به جاهای خوبی هم رسید. یکی-دو نفر از بچه‌های کوی نماینده شدند،

یکی-دو نفر از فاطمیه که صحبت کنند با مسئولین. این البته خیلی طولانی شد. از دو سال پیش دانشگاه به بهانه‌های مختلف افزایش شهریه‌ی خوابگاه داد و می‌گفت ما امکاناتمان در آن حد نیست که شامل دانشجویهای خارجی شود. یا امسال که ظرفیت‌ها مقداری کمتر شده، بیشترین فشار را سر دانشجویهای خارجی آوردند. در آن زمان یادم است که بچه‌ها درگیر رایزنی با جاهای مختلف بودند و اکثر این‌ها هم با گروه‌های تلگرامی و واتساپی‌ای بود که خود بچه‌ها دارند. البته یک مقدار در مورد این که مثلا در گروه‌ها نظراتشان را بنویسند گارد دارند و می‌ترسند تبعاتی برایشان داشته باشد. یا اگر بخواهند نشریه داشته باشند می‌ترسند. به هر حال ندیدم در این سال‌ها نشریه داشته باشند، یا بتوانند نقد سیاسی-اجتماعی‌ای کنند. بچه‌هایی هم که پیش‌تر در دانشگاه‌های مختلف ایران بودند و الان از ایران خارج هستند، آنها هم یک گروهی زدند که برای کمک به مهاجرت بچه‌ها یا سر همین افغانستانی‌ستیزی اخیر و اخراج گسترده و سریعی که صورت گرفت، کمک جمع کردند با یک وضعیت پیچیده به افرادی رساندند که در داخل افغانستان بودند. چه کمک‌های مادی، چه غیرمادی که مثلا در مرز از گرسنگی و تشنگی تلف نشوند. این هم از گروه‌های دانشجویی درآمد و در جاهای مختلف پخش شد. در این مدت بعد از جنگ ۱۲ روزه از این گروه‌ها زیاد درست شد که ما کمک جمع می‌کنیم برای مرز. شخصا خودم ولی در این مدت کمکی هم اگر می‌کردم به شخصی می‌کردم که از پیش می‌شناختمش. چنین چیزهایی در زمان قدیم و این یکی-دو ماه اخیر که این اخراج‌ها شروع شد، وجود داشت.

از شوراهای صنفی یا نهادهای مرتبط چطور؟ آیا پیگیری‌ای از سمت آنان شد یا بچه‌های افغانستانی مطالبه‌ای از آنان مطرح کرده بودند؟ مثلا همین مثال‌هایی که زدی چیزی است که روی کاغذ شوراهای صنفی امکان پیگیری دارند. مثل همین تبدیل شهریه‌ی ریالی به دلاری. آیا اقدامی صورت می‌گرفت؟

من سر قضیه‌ی شهریه‌ها و این که به یک‌سری خوابگاه نمی‌دادند، با برخی از دوستان که صحبت کردم می‌گفتند ما با یکی از بچه‌های صنفی هماهنگ کرده بودیم و بنا بود کاری انجام دهیم ولی متاسفانه خود بچه‌های افغانستانی که گفته بودند ما همراهی می‌کنیم و آن زمانی که بنا باشد حضور هم می‌یابیم، همراهی لازم را نداشتند. می‌گفت من با این دوستان در شورای صنفی صحبت کرده بودم و بنا بود در فلان تاریخ یکدیگر را ببینیم که به چنین چیزی نرسید. اما در مواردی بوده که مثلا هنگام ارجاع پرونده‌ی دانشجویهای افغانستانی به کمیته‌ی انضباطی پیگیری و کمک کرده‌اند.

در سال‌های اخیر ما با تشدید روند پولی‌سازی‌ای مواجه هستیم که روز به روز وضعیت معیشتی دانشجویان را سخت‌تر می‌کند. این سیاست کلان پولی‌سازی آموزش و تشدیدش در سال‌های اخیر، چه تاثیری بر دانشجویان افغانستانی گذاشته است؟

این سیاست خصوصی‌سازی که از همان ابتدا تاثیر مستقیم خودش را روی ما داشته است. از ابتدای این‌که بخواهیم وارد دانشگاه شویم، دانش‌آموزهایی بودیم که شهریه پرداخت می‌کردیم. در صورتی که جایی که ما درس می‌خواندیم تفاوت کیفیت آموزشی برای شهروند ایرانی هم محسوس بود. در مورد مدارس خصوصی مثلا. من یکی از دوستان ایرانی‌ام را می‌شناختم که می‌خواست بچه‌اش را در مدرسه‌ی خصوصی ثبت‌نام کند و آن سال شهریه ترمی ۱۵ تا ۱۷ میلیون بود. ولی برای ما شهریه در همان مدرسه‌ی دولتی تعریف شده بود؛ با وجود این‌که به اندازه‌ی شهریه‌ی مدارس خصوصی نبود و خیلی کمتر از این مبالغ بود. تا زمانی که یک فرمان رهبری آمد که مدرسه نباید از کودک شهریه بگیرد. بعد که وارد دانشگاه شدم هم با شهریه مواجه شدم که برای آن سال خیلی زیاد هم بود. مخارج را نوشته بودم، مثلا کرایه‌ی شهرمان تا تهران اینقدر هزار تومن، تاکسی هزار-هزارو پانصد تومن، ولی همان سال دو میلیون تومان فقط شهریه دادم. حقوق پدرم کمتر از شهریه‌ی دانشگاه من بود. این روی کیفیت تحصیلی خودم هم تاثیر گذاشته بود. من همان زمان باید هم سر کار می‌رفتم، هم کلاس‌ها را شرکت می‌کردم و هم به کارهای دانشگاه می‌رسیدم. یک ترم افت تحصیلی داشتم چون سه روز کلاس داشتم و سه روز کامل سر کار بودم. انتخاب واحد کرده بودم که یک روزهایی پشت هم بود، کلاس برداشته بودم و بعدش کار. هشت و نه شب می‌رسیدم خوابگاه و از خستگی دیگر نمی‌توانستم کاری کنم. زمانی که هزینه‌های زندگی اینقدر است، وقتی شهریه‌های فضایی هم اضافه می‌شود واقعا ظلم در حقمان بود. بعد جالب هم هست دانشگاه تهران یا دیگر دانشگاه‌های دولتی، شهریه‌اش از دانشگاه آزاد و پیام نور برای ما بیشتر می‌افتاد. دوست افغانستانی من همان زمان پیام نور می‌رفت و ترمی هشتصد-نهد هزارتومن می‌داد. به روش‌های مختلف هم پول می‌گیرند و فقط بحث شهریه نیست. می‌خواهند فلان آزمون را بگیرند، پولش را از ما می‌گیرند، یا مثلا می‌خواهند کمک به مدرسه بگیرند، تو حتی اگر نداری هم باید بدهی. اگر ندهی دیگر کارنامه نمی‌دادند. یا مثلا بچه‌های افغانستانی را دیرتر از بچه‌های ایرانی در مدارس ثبت‌نام می‌کنند. می‌گویند صبر کن بچه‌های ایرانی ثبت‌نام کنند و اگر جا ماند تو را هم می‌گیریم. یک‌سری هم هستند که می‌گویند اگر فلان قدر پول بدهی شاید بتوانی زودتر ثبت‌نام کنی. یا در دانشگاه تهران مثلا خوابگاه را از ترمی دو میلیون به ترمی ۱۲ یا ۱۴ میلیون رساندند در یک دوره. حالا فارغ از اشتباه بودن افزایش این هزینه‌ها، این‌که ناگهان بچه‌ها با این حجم از افزایش روبرو شدند وحشتناک

بود. طرف با همان نرخ دو میلیون چند ماه قبلش هزینه‌های زندگی‌اش را تنظیم کرده و سر کار هم غالباً کار موقت می‌تواند برود. این برای حمل و نقل و خوراک و پوشاک و امثالهم پول نیاز دارد. ولی انگار چون کسی آمده دانشجوی دانشگاه تهران شده باید هرجور شده از او پول کشید. یا امسال دوباره خوابگاهی ارائه دادند که از ترمی هشت میلیون رسیده به ماهی هشت میلیون. این‌ها همه به دنبال همان سیاست کلان است که اتفاق می‌افتد. کیفیت غذا و قیمت غذا مثلاً اصلاً با قبل قابل مقایسه نیست. برای غذایی که جلوی گربه می‌اندازی نگاه نمی‌کند پول ده برابر می‌گرفتند. تا پارسال اینگونه بود که بچه‌های روزانه و بچه‌های غیرخارجی، سه‌هزار تومان را هزار و خرده‌ای می‌دادند، ولی بچه‌های بین‌الملل همان را سی‌هزار تومان می‌دادند.

یکی از نتایج این روند پولی‌سازی، حداقل در مورد دانشجویان ایرانی، تغییر ترکیب طبقاتی دانشگاه بوده است. مثلاً اگر در دهه‌ی هشتاد دانشگاه محلی محسوب می‌شد که حداقلی از امکان تحرک طبقاتی را برای فرزندان طبقه‌ی کارگر فراهم می‌کرد. اما در دهه‌ی نود و حالا این امکان به مرور کم و کم‌تر شده است و مثلاً اکثریت دانشگاه تهران برای بچه‌های ونک به بالای تهران باقی مانده است. آیا در مورد بچه‌های افغانستانی هم می‌توانیم چنین حرفی را بزنیم که ترکیب طبقاتی دانشجویان افغانستانی در این سال‌ها (چه پیش و چه پس از آمدن طالبان) تغییرات محسوسی کرده است؟

من کنکوری آمدم و وارد دانشگاه شدم ولی همچنان شهریه پرداخت می‌کردم و به همین دلیل بسیاری از خانواده‌ها بچه‌هایشان را دانشگاه نمی‌فرستند. مثلاً خود من اولین کسی بودم که از خانواده‌مان وارد دانشگاه شدم. ابداً هم چنین تصویری نداشتم که مثلاً دانشگاه دولتی تهران قرار است از دانشگاه پیام نور بیشتر پول بگیرد. ما روی این حساب کرده بودیم که فلان فامیل ما وقتی در دانشگاه پیام نور مثلاً ششصد تومان پول می‌دهد، ما دولتی می‌رویم و کمتر می‌شود، مثلاً سیصد-چهارصد تومان. ولی ناگهان در برابر این شهریه قرار گرفتم. قبل از آن هم کسی را نمی‌شناختم که دانشگاه تهران درس بخواند که بتوانم ارتباط بگیرم و بپرسم. اما ارتباطات هم بسیار محدود و پراکنده بود. من وقتی می‌خواهم فلان رشته و فلان دانشگاه را انتخاب کنم، یک مهاجری می‌خواهم که وضعیت مشابه من را داشته باشد که بتواند راهنمایی کند. ولی ما چنین چیزی را نداشتیم. یک چیزهایی البته بود که گروه نمی‌شود به آن گفت. حالت انجمن‌طور بود. انجمن افغانستان‌شناسی فلان استان مثلاً. این‌ها ارتباطات‌هایی با هم داشتند. استان ما هم داشت اما محدود به همان شهر خودمان بود. من وقتی وارد دانشگاه

شدم تعداد زیادی دانشجویان افغانستانی دیدم اما از شهر ما کسی نبود. یا مثلاً دانشکده‌ی ما. دانشکده‌ی ما در سال‌های اخیر جمعیت افغانستانی‌اش بیشتر شده است. دهه‌ی هشتاد هم زیاد بود ولی زمانی که من وارد دانشگاه شدم این‌طور نبود و تعداد افغانستانی خیلی کم بود. یعنی من دسترسی نداشتم به بچه‌های افغانستانی. وقتی شما یک تشکلی نداری نمی‌توانی ارتباطی هم بگیری. ولی در مورد تحرک اجتماعی و این‌ها که گفتی؛ یک‌سری از دوستانم بچه‌های خیلی با استعدادی بودند، اما مثلاً مادرش سر شهریه و سر این‌که دختر من تنها نرود شهر دیگری درس بخواند، نگذاشتند به دانشگاه برود. کنکور دادند و رتبه‌های خوبی هم آورده بودند ولی نتوانستند وارد دانشگاه شوند. بعد در داخل خود دانشگاه هم، تو می‌گویی مثلاً تبعاتش برای ما اینگونه بوده که تحرک اجتماعی و طبقاتی از طریق دانشگاه امکان‌ش از بین رفته و طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند به دانشگاه به عنوان سکوی پرتاب برای خود نگاه کند، ولی برای دانشجوی خارجی این روند محرز به ترک تحصیل رسیده است. یادم است آن سالی که آمدم دانشگاه یک دختری مشابه اتفاقی که برای من افتاده بود را تجربه کرد. آن دختر فکر نمی‌کرد که شهریه اینقدر گران باشد و تصور این را داشت دانشگاه دولتی باید کمتر باشد. خانواده‌اش نتوانستند حمایت کنند و دانشگاه را ول کرد. ولی من خودم اینگونه بودم که کلی درس خواندم و خودم را کشتم که در دانشگاه بمانم و هر کاری می‌توانم باید بکنم و نمی‌توانم برگردم.

پس بر اساس حرف‌های غالب بچه‌های افغانستانی‌ای که در دانشگاه باقی مانده بودند، همزمان مجبور به کار بودند. من روایتی که شنیده‌ام را می‌گویم و اگر اشتباه می‌کنم تصحیحش کن. آن بخشی از شبهه‌طبقه‌ی متوسطی که در دوره‌ی جمهوریت در افغانستان شکل گرفت، بعد از روی کار آمدن طالبان اگر هم به ایران آمدند، خیلی در ایران ماندگار نشدند و به اروپا رفتند. منظور بخشی از طبقه‌ی نخبگانی است که هم اصطلاحاً دستش به دهندش می‌رسد و هم سرمایه‌ی فرهنگی و اجتماعی بیشتری در آن برهه‌ی جامعه‌ی افغانستان داشت و بعد از روی کار آمدن طالبان از افغانستان خارج شدند. بخشی از این‌ها به ایران آمدند که از برنامه‌های دولت‌های غربی استفاده کنند و از ایران هم بروند. منظورم همان برنامه‌هایی است که به افغانستانی‌هایی که با سازمان‌های آن کشورها در افغانستان کار کرده بودند، ویزا می‌دادند. غالب دانشجویهای افغانستانی در ایران از چنین طبقه‌ای نیستند. درست است؟

نه، نیستند. اکثر بچه‌هایی که وارد دانشگاه می‌شوند، بچه‌هایی هستند که مجبور هستند خودشان کار کنند و

شهریه را دریاورند. البته نمی‌شود گفت تمامی‌شان اینگونه بودند. یکی از دوستان من اینگونه بود که همان زمان که درس می‌خواند کار هم می‌کرد اما حقوقش به شهریه‌ی دانشگاه نمی‌رسید و از خیلی مخارج دیگرش می‌زد که به شهریه برسد. یک‌سری هم بودند که وضعشان خوب بود، ایران هم زندگی کردند، از طبقه‌ی متوسط هم بودند و توانستند با پذیرش آزاد وارد دانشگاه هم بشوند و از کنکوری شهریه‌پرداز هم پول بیشتری پرداخت می‌کردند. من وقتی دانشگاه رفتم فکر می‌کردم با سر کار رفتن و قرض گرفتن و این‌ها می‌توانم شهریه را پرداخت کنم، هیچ‌وقت به این فکر نکردم اگر دانشگاه یا رشته‌ام را دوست ندارم، بروم جای دیگری با پذیرش آزاد. از این لحاظ بچه‌هایی که اینجا درس می‌خوانند اکثراً اینگونه هستند. یا مثلاً تعدادی را می‌شناسم که پیش از این که وارد دانشگاه شوند چند سال کار می‌کردند که بعد با پولی که در دست دارند وارد دانشگاه شوند. بنابراین اکثر دانشجویان خودشان با کار کردن شهریه را تامین می‌کردند. البته آن بخشی که توضیح دادم هم بود. کسی که مثلاً پدرش منصب خاصی در افغانستان داشت یا دختر وزیر بود یا پسر کسی بود که رتبه‌ی نظامی داشت، این‌ها از یک‌سری امتیازاتی برخوردار بودند. آن زمانی که من خودم وارد دانشگاه شدم و با افرادی که از خارج ایران آمده بودند و دانشجو شده بودند ارتباط گرفتم، تفاوت طبقاتی را حس می‌کردی و می‌دید. مدل گوشی‌ای که دستشان می‌گرفتند یا این‌که شهریه برایشان چیزی نبود. یا طرف مشروط می‌شد هم برایش مهم نبود. یکی از مواردی که باعث می‌شد مثلاً من درس را بخوانم دغدغه‌ی مالی بود که فلان واحد را اگر بیافتم ترم بعد بسیار دشوار است اگر بخواهم یک میلیون و خرده‌ای-دو میلیون اضافه بدهم. ولی برای آن تیپ آدم‌ها پول خرد محسوب می‌شد. تفریحاتشان و سبک زندگی‌ای‌شان فرق می‌کرد، دغدغه‌هایشان کاملاً متفاوت بود. آن زمان خیلی این را حس می‌کردم. ولی بعد از روی کار آمدن طالبان بچه‌هایی که از افغانستان آمدند خیلی مختلف بودند. بخشی از آنان راه‌حلشان ترک تحصیل بود. می‌گفتند نمی‌توانم هزینه‌ی خوابگاه و دانشگاه را بدهیم. یا سر قضیه‌ی خوابگاه ندادن به ما خیلی از بچه‌ها گفتند اگر بخواهد ادامه پیدا کند ما نمی‌توانیم. صحبت می‌شد سر این‌که باید یک حرکت جمعی بزنیم. می‌گفتند بگویند ما همه‌مان ترک تحصیل می‌کنیم و از آن به‌عنوان یک اهرم فشار استفاده کنیم که دانشگاه از یک‌سری سیاست‌های پولی‌سازی‌اش کوتاه بیاید. این در دوره‌ای جواب داد. یک دوره‌ای یکی-دو نفر از بچه‌ها که از مشهد برای دانشگاه تهران پذیرش گرفته بودند چنین حرکاتی زده بودند و نتایج مثبتی هم گرفتند. تعدادی از بچه‌های افغانستانی که رتبه‌ی برتر، یعنی زیر ۱۰ شده بودند در اعتراض به شهریه و این‌که بورس نمی‌شدند، اعتراض جمعی کردند. چون چنین قوانینی بود که اگر رتبه‌ی تو زیر ۱۰ بشود معاف از شهریه بودی ولی دانشگاه تهران نمی‌خواست چنین چیزی را قبول کند و می‌گفت ما با وزارت علوم فرق می‌کنیم و سیاست خاص خودمان را

داریم. بعد از آن ولی یک دوره‌ای بچه‌های زیر صد هیچ کدام شهریه ندادند. یعنی حرکت‌های جمعی محدودی هم صورت گرفت که به نتایجی هم برسد اما غالباً این حرکت‌ها تداوم ندارند؛ یا گروه‌ها پخش می‌شوند و از بین می‌روند یا نتایجش مدت کوتاهی هست اما بعد از مدتی دوباره برداشته می‌شود و هر دوره با ریاست جدید، با سیاست‌های خصمانه‌تری مواجه می‌شویم.

آبان ۱۴۰۴ | نسخه‌ی ورد

